

فصلنامه تخصصی علوم سیاسی

سال نهم، شماره بیست و چهارم، پاییز ۱۳۹۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱/۲۵

تاریخ تصویب: ۱۳۹۲/۴/۲۱

صفحات: ۳۸-۷

تاثیر توسعه سرمایه اجتماعی بر ارتقای انسجام اجتماعی و ملی*

حامد عمویی**

دانشجوی دکتری تخصصی گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی،
ایران، تهران.

دکتر احمد ساعی

دانشیار عضو هیات علمی گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی،
ایران، تهران.

چکیده

سرمایه اجتماعی در کنار دیگر انواع سرمایه، نظیر سرمایه اقتصادی، سرمایه انسانی و...، یکی از اجزای اصلی دست یافتن به توسعه به شمار می‌آید. زیرا از نظر کارکردی میزان بالای سرمایه اجتماعی باعث می‌شود امور در هر بخش از جامعه با سهولت بیشتری انجام شود و بدون وجود این نوع سرمایه، همین نوع از امور با صرف هزینه بیشتری انجام خواهد یافت. از سوی دیگر در جریان توسعه، جامعه از صورت‌بندی سنتی به صورت‌بندی مدرن گذار می‌کند و در این گذار است که نوع انسجام یا همبستگی اجتماعی و ملی از ارگانیک به مکانیکی تغییر می‌یابد و پیامد آن ایجاد ساختاری از تقسیم کار است. حال پرسش اینجاست که آیا توسعه سرمایه اجتماعی می‌تواند بر ارتقا و افزایش انسجام اجتماعی و ملی تاثیر مثبت گذارد؟ این مقاله با روش تحلیلی در پی پاسخ به این پرسش است و نتیجه کلی آن نشان می‌دهد توسعه سرمایه اجتماعی توانایی افزایش انسجام اجتماعی و ملی را دارد.

کلید واژگان

توسعه، سرمایه اجتماعی، انسجام اجتماعی، انسجام ملی، اعتماد، هویت، ارتباط، کارکرد، ساختار.

* این مقاله برگرفته از رساله دکتری علوم سیاسی حامد عمویی با عنوان «نقش دانشگاه آزاد اسلامی در توسعه سرمایه اجتماعی و تاثیر آن بر انسجام ملی ایران در دهه هشتاد» با راهنمایی دکتر احمد ساعی است.

** نویسنده مسئول: hamedamo2000@gmail.com

مقدمه

در جهان امروز، سرمایه اجتماعی یکی از زمینه‌های توسعه به شمار می‌رود. این نوع از سرمایه دامنه پژوهشی، کاربردی، تأثیرگذاری و تأثیرپذیری بالقوه و بالفعل گسترده‌ای در صحنه روابط جامعه و حکومت دارد. کلمه «سرمایه»، دال بر این است که سرمایه اجتماعی همانند سرمایه اقتصادی، یا سرمایه انسانی ماهیتی زاینده و پویا داشته و می‌تواند ایجاد ارزش، قدرت و اقتدار نماید و وجود واژه «اجتماعی»، نشانگر این واقعیت است که سرمایه اجتماعی دارای شخصی محسوب نمی‌شود، بلکه به جامعه مربوطه تعلق دارد و بر این اساس است که هر چه میزان سرمایه اجتماعی در جامعه‌ای بالاتر باشد، از نظر کارکردی امور با سهولت بیشتری انجام می‌شود. از سوی دیگر در روند توسعه، جوامع ملی از نظم سنتی به نظم مدرن گذار می‌کنند و به این واسطه همبستگی اجتماعی و در سطح عالی‌تر همبستگی ملی آنها دچار چالش می‌شود، چرا که در نظم مدرن یا انسجام مکانیکی، ساختاری از تقسیم کار به وجود می‌آید که کارکردهای متفاوتی نسبت به نظم سنتی یا انسجام ارگانیکی دارد. اما در رابطه میان سرمایه اجتماعی و انسجام اجتماعی و ملی پرسش آن است که «در جریان توسعه جامعه، سرمایه اجتماعی چگونه و از چه طریقی می‌تواند موجب ارتقای سطح انسجام اجتماعی و ملی شود؟» در این مقاله فرضیه پاسخ دهنده به این پرسش چنین است که «توسعه سرمایه اجتماعی از طریق افزایش شبکه‌ها و نهادهای اجتماعی، اعتماد و هنجارهای مشترک، و عمل متقابل نهادی که عناصر آن را تشکیل می‌دهند به ترتیب بر افزایش ارتباطات گسترده، هویت مشترک، و وابستگی متقابل میان افراد که از عناصر انسجام هستند تأثیر گذارده و موجب ارتقای انسجام اجتماعی و ملی می‌شود.» این مقاله با روش تحلیلی انجام یافته و سازمان پژوهش آن چنین است که بعد از این مقدمه، میانی نظری آمده است، سپس فرضیه اصلی مورد آزمون قرار گرفته و در نهایت از همه مباحث نتیجه‌گیری شده است.

۱. مبانی نظری: توسعه و کارکردگرایی ساختاری

الف. توسعه و نوسازی

توسعه از جمله مسائلی است که همه نظام‌های سیاسی و اجتماعی با آن روبه‌رو هستند. مفهوم

توسعه^۱ عبارت است از: «فرآیندی که نتایج و پیامدهایی از جمله بهبود معیارهای زندگی و ایجاد ظرفیت روزافزون را دنبال می‌کند که نسبت به گذشته پیچیده‌تر شده است.» (رمینی، ۱۳۹۱: ۱) اما در مورد نظریات معطوف بر توسعه، سه مکتب عمده وجود دارد: نخست مکتب نوسازی،^۲ دوم مکتب وابستگی و سوم مکتب نظام جهانی. در میان این سه مکتب، مکتب نوسازی سنتی، توسعه را فرآیندی خطی می‌داند که به پیشرفت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در همه جوامع منجر می‌شود. نوسازی هم عبارت است از: «کلید کنش‌هایی که به منظور سوق دادن جامعه به سوی تحقق مجموعه‌ای منظم از شرایط زندگی بهتر فردی و جمعی صورت می‌گیرد.» (روشه، ۱۳۷۶: ۱۶۵) مکتب نوسازی با تمرکز بر کشور ملی، انجام فرآیند توسعه را عملی کاملاً مفید دانسته و برای انجام آن، بر عوامل داخلی یک جامعه به ویژه تغییر در ارزش‌های فرهنگی (هنجارها) و تغییر در نهادهای اجتماعی (ساختن نهادهای جدید) در جهت افزایش کارکرد این دو متغیر تمرکز دارد. (سو، ۱۳۸۸: ۶۸)

اگرچه رویکردهای معطوف به مکتب نوسازی نحله‌های مختلفی را دربر می‌گیرد، اما رویکرد کارکردگرایی ساختاری، به بهترین نحو، به ویژه در مورد موضوعات سیاسی، ویژگی‌های این مکتب را پوشش می‌دهد. به طوری که کارکردگرایی به صورت تفسیر سیاسی نظریه نوسازی درآمد، همان گونه که آلموند و پاول اظهار داشته‌اند: «اگر قرار باشد که علوم سیاسی در بررسی پدیده‌های سیاسی در همه جوامع (صرف نظر از کوچکی و یا بزرگی، فرهنگ و میزان نوسازی) کارآمد شود، به یک چهارچوب فراگیرتر تحلیل نیاز داریم» (Almond, 1966: 16) و در کنار آن، «تنوع ساختاری به عنوان یکی از پارامترهای مهم توسعه تلقی شده است. بسیاری از دانشمندان کارا توجه خود را به اهمیت تخصصی شدن نقش‌ها و تقسیم کار نه تنها به عنوان یک عنصر ضروری و لازم در افزایش صنعتی شدن معطوف ساخته‌اند، بلکه نیز در علوم، حکومت، هنر و در واقع کلیه تجلیات گوناگون تمدن مدرن به آن توجه کرده‌اند.» (قوام، ۱۳۸۲: ۹۸)

در روند توسعه در چهارچوب مکتب نوسازی، علوم سیاسی به یک چارچوب نظری نیاز داشت که بتواند مشکل گوناگونی گیج‌کننده نظام‌های سیاسی ناآشنا را، که نمی‌شد آنها را با شیوه‌های موجود

^۱ - Development

^۲ - Modernization

مقایسه انطباق داد، حل کند.» (Eulau, 1963: 58) آن گونه که گابریل آلموند بیان داشته است «سیاست مقایسه‌ای دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی تلاشی گسترده، مشتاقانه و در ابتدا آمریکایی به منظور دربرگرفتن این واقعیت نوظهور و ناهمگن بود.» (Almond, 1987: 437-438) به نظر می‌رسد کارکردگرایی ساختاری می‌تواند چنین چارچوب تحلیلی مقایسه‌ای را، فراهم آورد. از دید قیاسی، نظام‌های پیچیده سیاسی ساختارهایی تخصصی برای انجام وظایف متمایز دارند تا نهادهای سیاسی را به داده‌ها تبدیل کنند، در حالی که نظام‌های ساده سیاسی چنین توانی را ندارند» (اسمیت، ۱۳۸۰: ۱۵۲) و این امر، دلیل روی آوردن به نظریه کارکردگرایی بود. در حقیقت امر، «یک نظام سیاسی از لحاظ ساختاری نهادهایی را متنوع می‌سازد، تا آن حد که سایر نهادها که اساساً دارای کارکردهایی نظیر جمع‌آوری اطلاعات، پیدا کردن بدیل‌ها (تجمع و بیان خواسته‌ها) و نیز کارکرد اداری می‌باشند، ظهور پیدا کرده و در نظام اجتماعی به عنوان تشکیلاتی متمایز از ساختار اساسی انجام وظیفه می‌کنند. بر این اساس، توسعه شامل ظهور نظام‌های سیاسی و اداری که از لحاظ ساختاری دچار تنوع شده‌اند، می‌شود.» (Riggs, 1964: 260-261)

در اینجا از لحاظ کارکردگرایی ساختاری، مساله تمایز ساختاری به وجود می‌آید و مفهوم تمایز ساختاری را می‌توان برای تحلیل مساله‌ای به کار گرفت که اغلب «گسست آشکار در الگوهای دیرینه زندگی اجتماعی و اقتصادی» در دوره‌های توسعه نامیده می‌شود. «تمایز» را به سادگی می‌توان تکامل از یک ساختار نقشی چندکارکردی^۱ به ساختارهای تخصصی متفاوت و مجزای تک کارکردی تعریف کرد. برای نمونه حزب سیاسی مدرن ساختار پیچیده‌تری از کارکردهای قبیله‌ای دارد و به علاوه احتمالاً کمتر به وفاداری‌های خویشاوندی، رقابت برای رهبری سیاسی و غیرمحدود مقید می‌ماند.» (Smelser, 1959: 11) اما نظریه کارکردگرایی ساختاری به طور دقیق چه چیزی را بیان می‌کند و ویژگی‌های آن چیست؟

ب. نظریه کارکردگرایی ساختاری

در اولین تعریف از این نظریه، «رابطه میان ساختار و کارکرد، موجب طرح نظریه «کارکردگرایی

^۱ - Multi Functional

ساختاری^۱ گردید، چون این نظریه به پرسش اساسی چگونگی اجرای کارکردها در ارگان‌سهم‌های اجتماعی می‌پردازد.» (Moore, 1979: 83) اما برای شناخت نظریه کارکردگرایی ساختاری ابتدا نیاز است تا دو اصطلاح «کارکرد»^۲ و «ساخت» تعریف شود. کارکرد عبارت است از: «ارضای نیاز از طریق فعلیتی که در آن آدمیان به همکاری با هم، استفاده از مصنوعات و مصرف کالا می‌پردازند.» (تریگ، ۱۳۸۴: ۲۳۸) ساخت نیز عبارت است از الگوی روابط اجتماعی. به عبارت دیگر، ساخت اشاره دارد به ویژگی‌های نهادی شده (خواص ساختاری) جوامع.

در علوم اجتماعی، اصطلاح «ساخت» در دو مجموعه اصلی از متون این رشته دیده می‌شود: متون ناظر به کارکردگرایی که غالباً در شکل‌های معاصرش «کارکردگرایی ساختاری» نامیده می‌شود؛ و سنت فکری دیگری که کاملاً این واژه را در بر می‌گیرد، یعنی «ساخت‌گرایی». تا جایی که به نحله اول مربوط می‌شود «ساخت» معمولاً در پیوند با «کارکرد» به کار می‌رود. مطالعه ساخت جامعه شبیه مطالعه آناتومی موجود زنده است؛ مطالعه کارکردهای جامعه شبیه مطالعه فیزیولوژی موجود زنده است و این مطالعه نشان می‌دهد که ساخت چگونه «کار می‌کند». ساخت به معنای «الگوی» روابط اجتماعی فهمیده می‌شود؛ و کارکرد به معنای چگونگی عملکرد واقعی این الگوها به صورت نظام. «ساخت» عمدتاً واژه‌ای توصیفی است و بار اصلی تبیین بر دوش «کارکرد» قرار می‌گیرد. با اینکه ساخت‌گرایی و کارکردگرایی به لحاظ درونی سنت‌های فکری متفاوتی هستند، اما مضامین کلی و ویژگی‌های کلی مشترکی دارند، و این واقعیتی است که تا حدی بازتاب نفوذ دورکیم بر هر دوی آنهاست. در این جا روی دو ویژگی مشترک آنها تأکید می‌شود: یکی پای‌بندی آغازین هر یک از آنها به تمایز میان هم‌زمانی و در زمانی، با ایستایی و پویایی؛ و دیگری توجه دو جانبه آنها نه فقط به «ساخت‌ها» بلکه به «نظام‌ها». تا جایی که به کارکردگرایی مربوط می‌شود، جالب‌ترین و مهم‌ترین تلاشی که در این زمینه صورت گرفته است، شامل تکمیل کردن مفهوم کارکرد با مفهوم سوء کارکرد است، که بدین ترتیب فرایندهای اجتماعی بر حسب تنش میان یکپارچگی و از هم گسیختگی بررسی می‌شوند.» (Firth, 1956: 30-39)

در کارکردگرایی مبنایی برای تمیز ساخت و نظام بر حسب تقابل ساخت و کارکرد وجود دارد. ساخت

¹ - Structural Functionalism

² - Function

را می توان در اشاره به «الگوهای» روابط اجتماعی به کار برد و کارکرد را در اشاره به «نظام» واقعی چنین روابطی. «الگوهای» روابط اجتماعی فقط تا وقتی وجود دارند که روابط اجتماعی به مثابه نظام سازمان یافته باشد و در طول زمان بازتولید شود. بنابراین کارکردگرایی نیز مفاهیم ساخت و نظام را در هم می آمیزد.» (کسل، ۱۳۸۳: ۱۶۳-۱۶۱) در این میان مفهوم نظام دربرگیرنده «اندرکنش های متقابلاً به هم وابسته ساختارهایی است که کارکردهایی را به شیوه ای انجام می دهند تا تعادل نظام اجتماعی حفظ شود.» (Almond, 1965: 185- 186) به هر روی، کارکردگرایان ساختاری، به ویژه کارکردگرایان اجتماعی، رهیافت کلان را در بررسی پدیده های اجتماعی پذیرفته اند. آنها بر کل نظام اجتماعی و تأثیر اجزای آن (به ویژه ساختارها و نهادهای اجتماعی) بر کل، تأکید می ورزند و در میان نظریه پردازان، سه جامعه شناس برجسته قدیمی، آگوست کنت، هربرت اسپنسر و امیل دورکیم، بر کارکردگرایی ساختاری از همه بیشتر تأثیر داشته اند.» (رتیزر، ۱۳۷۴: ۱۲۳-۱۲۱) از میان جامعه شناسان جدید که در این چارچوب به کار پرداخته اند می توان به تالکوت پارسونز، مرتون، دیویس و مور، جورج هواکو و جیمز کلمن اشاره کرد.

به طور کلی، همگی آنها، حال هر یک با تقریب، برای اجزای نظام، در تداوم عملکرد کل نظام، نقش مثبتی قایلند. وانگهی، کارکردگرایی ساختاری با رابطه یک جزء نظام با اجزای دیگر، نیز سروکار دارد. آنها اجزای نظام و نیز کل نظام را در یک حالت توازن در نظر می گیرند، چندان که دگرگونی در یک جزء به دگرگونی هایی در اجزای دیگر می انجامد. دگرگونی در یک جزء ممکن است چنان با دگرگونی در اجزای دیگر تعادل یابد که گویی هیچگونه دگرگونی در کل نظام پدید نیامده است؛ اما اگر این تعادل برقرار نشود، سراسر نظام احتمالاً دگرگون می شود. هرچند که کارکردگرایی ساختاری یک چشم انداز توازنی را می پذیرد، اما لزوماً یک دیدگاه ایستا به شمار نمی آید. در این توازن نظام اجتماعی، دگرگونی ها به شیوه ای سامانمند رخ می دهند و نه انقلابی.» (رتیزر، ۱۳۷۴: ۱۲۲) این شیوه اصلاح گرانه یا سامانمند با وجود یک برنامه ریزی همان شیوه توسعه ای است که مکتب نوسازی و نحله های آن مدنظر دارند، در مقابل نظریه های مارکسیستی که بر انقلاب تمرکز یافته اند، قرار می گیرد کارکردگرایی ساختاری، با این سامانمندی در چارچوب نظریه گسترده تر نظریه های توافق می گنجد که در تضاد با نظریه های کشمکش، بر ارزش ها و هنجارها و هویت های مشترک تأکید می کند که منجر به ایجاد نظم

اجتماعی مبتنی بر توافقی‌های ضمنی می‌باشد که با آهنگی کند (اصلاحی) دگرگونی اجتماعی موجب می‌شود. با این حال، خود کارکردگرایی ساختاری کاملاً یکپارچه نیست و خود مستلزم توافق ضمنی است. «مارک آبراهامسون استدلال می‌کند که کارکردگرایی ساختاری ماهیت یکپارچه‌ای ندارد. او سه نوع کارکردگرایی ساختاری را بر می‌شمرد. نخستین نوع، کارکردگرایی فردگرایانه است. در این گونه کارکردگرایی، بر نیازهای کنشگران و انواع ساختارهای بزرگی (برای مثال، نهادهای اجتماعی، ارزش‌های فرهنگی) که به عنوان پاسخ‌های کارکردی به این نیازها پدیدار می‌شوند، تأکید می‌شود. نوع دوم، کارکردگرایی فیماینی است، در این گونه کارکردگرایی بر روابط اجتماعی، به ویژه مکانیسمهایی که برای سازگاری با فشارهای موجود در این روابط به کار برده می‌شوند، تأکید می‌گردد. نوع سوم، کارکردگرایی اجتماعی است که رهیافت غالب را در میان جامعه‌شناسان هوادار کارکردگرایی ساختاری تشکیل می‌دهد. کارکردگرایی اجتماعی بیشتر به ساختارهای اجتماعی و نهادهای پهن دامنه جامعه، روابط داخلی میان آنها و نیز تأثیرهای مقیدکننده آنها روی کنشگران، توجه دارد.» (رتیزر، ۱۳۷۴: ۱۲۰)

در چارچوب کارکردگرایی ساختاری، «وظیفه علوم سیاسی آن است که مشخص نماید کارکردها در هر جامعه صرف نظر از اینکه ساده یا پیچیده و سنتی یا صنعتی باشند، کدامند و سپس درصدد شناسایی ساختارهایی برآید که این کارکردها را در جوامع مختلف به اجرا می‌گذارند. در این چارچوب توسعه سیاسی به منزله فراگردی تعبیر می‌شود که: (۱) گسترش وظایف سیستم سیاسی؛ (۲) سطح جدیدی از همبستگی سیاسی که به علت این گسترش مورد نیاز است؛ و (۳) توانایی نظام سیاسی برای مقابله با مسائل ناشی از این همبستگی را به همراه می‌آورد.» (لمکو، ۱۳۶۷: ۸-۶) به علاوه توسعه اجتماعی هم فراگردی است شامل: (۱) عدالت اجتماعی؛ (۲) وحدت و انسجام اجتماعی؛ (۳) کیفیت زندگی؛ و (۴) کیفیت افراد و ظرفیت‌های انسانی.» (کلانتری، ۱۳۷۷: ۲۱۲)

بر اساس آنچه بیان شد، در جریان توسعه یافتن یک جامعه تغییراتی حاصل می‌آید. که سرانجام به گذار این جامعه از شیوه زیست سنتی به شیوه زیست مدرن منجر می‌شود. اما، گذار یک جامعه خاص از یک مرحله تمایز به مرحله دیگر، منوط به توسعه فرایندهای خاص تغییر در درون آن جامعه است؛ که چنان تمایز و تفکیکی را باعث می‌شوند که نظام قبلی نمی‌توانست ظرفیت و گنجایش آن حد از تمایز را داشته باشد.» (Eisenstadt, 1964: 59) در این فرآیند گذار، توسعه حاصل می‌شود، اما توسعه خود دارای

الزاماتی است از جمله اینکه تمایز و تفکیک به وجود آمده، همبستگی یا انسجام اجتماعی را تهدید می‌کند، چرا که تمایزها، هویت‌های مشترک مکانیکی و جامعه سنتی را متحول کرده و هویت‌های دیگری به وجود می‌آورد که خصلتی فردگرایانه در نظم اجتماعی ارگانیک دارند. اما در چارچوب نظریه کارکردگرایی ساختاری، این مساله با تعدیل تدریجی همه جامعه روبه‌رو می‌شود و نظریه‌ای که در این چارچوب می‌تواند مفید واقع شود تا چگونگی همبستگی جدید اجتماعی را نشان دهد، نظریه سرمایه اجتماعی است. چرا که «سرمایه اجتماعی تمام الزاماتی را که برای توسعه ضرورت دارند، در خود جای می‌دهد.» (صالحی امیری و کاوسی، ۱۳۸۷: ۱۳۹) سرمایه اجتماعی از طریق ایجاد هویت‌های مشترک در چارچوب ساختاری نهادها و شبکه‌های اجتماعی، این توان را دارد که با افزایش کنش متقابل میان افراد، همبستگی آنها را افزایش دهد و در سطح فراگیر همبستگی کل جامعه را تقویت نماید. در حقیقت، سرمایه اجتماعی ذخیره‌ای از ارزش‌ها، اطلاعات و هویت مشترک است که امکان دارد به افراد و از طریق آنها به جامعه تعلق داشته باشد. در جایی که سرمایه اجتماعی بالا است، جامعه به شیوه‌ای منسجم‌تر در مسیر اهداف مشترک توافق شده عمل می‌کند. در جایی که سطح سرمایه اجتماعی پایین‌تر باشد، بدین معنا است که ارزش‌ها، اطلاعات و هویت مشترک ساخته نشده و یا زوال یافته‌اند، جامعه دچار چند دستگی و چند پارگی شده و هماهنگی میان اجزای آن از بین رفته است. این جامعه نمی‌تواند یا نمی‌خواهد به شیوه‌ای عمل کند که همه طرف‌ها از آن بهره‌مند شوند. (کینگز بری و رمینی، ۱۳۹۰: ۲۵۵)

۲. توسعه سرمایه اجتماعی و ارتقای انسجام اجتماعی و ملی

الف. سرمایه اجتماعی

(۱) تعاریف سرمایه اجتماعی

از نظر جیمز کلمن،^۱ که یک کارکردگرایی ساختاری است، سرمایه اجتماعی^۲ بر مبنای کارکرد آن

^۱ - James Coleman

^۲ - Social Capital

تعریف می‌شود. سرمایه اجتماعی ذات^۱ واحدی نیست، بلکه مجموعه‌ای از ذات‌های گوناگون است که دو عنصر مشترک دارند: اولاً همه آنها متشکل بر جنبه‌ای از ساختارهای اجتماعی‌اند، ثانیاً برخی کنش‌های خاص کنشگران- اعم از اشخاص حقوقی یا حقیقی را- در داخل محدوده ساختار تسهیل می‌کنند» (کلمن، ۱۳۸۴: ۴۹). رابرت پاتنام^۲ تا حدودی نزدیک به کلمن، سرمایه اجتماعی را تعریف می‌کند. به نظر او سرمایه اجتماعی جنبه‌ای از سازمان اجتماعی است که شامل شبکه‌ها، هنجارها، پیوندها و اعتماد اجتماعی است و همکاری و هماهنگی برای منافع متقابل را تسهیل می‌کند. به نظر پاتنام، هنجارهای اعتماد و عمل متقابل در بین شبکه‌ها، منابع اصلی سرمایه اجتماعی هستند. سرمایه اجتماعی کنش جمعی نیست؛ بلکه هنجارها و ضمانت‌های اعتماد و عمل متقابل در بین شبکه‌های اجتماعی است که مشکلات غیرقابل حل کنش اجتماعی را حل می‌کند» (Vimpani, 2000: 44). سرمایه اجتماعی از نظر پیر بوردیو^۳ موقعیت‌ها و روابط در گروه‌ها و شبکه‌های اجتماعی است که دسترسی به فرصت‌ها، اطلاعات، منابع مادی و موقعیت اجتماعی را برای افراد افزایش می‌دهد» (ملاحسنی، ۱۳۸۱: ۵۲). از دید فرانسیس فوکویاما^۴ «سرمایه اجتماعی، شکل و نمونه ملموسی از یک هنجار غیررسمی است که باعث ترویج همکاری بین دو یا چند فرد می‌شود» (فوکویاما، ۱۳۸۴: ۱۶۹-۱۷۰).

۲) چهار دیدگاه اصلی درباره سرمایه اجتماعی

اول، دیدگاه اجتماع‌گرایی، در این دیدگاه، «سرمایه اجتماعی با سازمان‌های محلی چون باشگاه‌ها، انجمن‌ها و گروه‌های مدنی برابر انگاشته می‌شود. اجتماع‌گرایان که نگاهشان به تعداد و فشردگی این گروه‌ها در یک اجتماع، معطوف است بر این اعتقادند که سرمایه اجتماعی ذاتاً خیر است، هر چه بیشتر باشد، بهتر است و وجود آن همواره اثری مثبت بر رفاه اجتماعی دارد» (ولکاک و نارایان، ۱۳۸۴: ۵۳۵).

¹ - Entity

² - Robert Putnam

³ - Pier Bordinuo

⁴ - Francis Fukuyama

دوم، دیدگاه شبکه‌ای، در این دیدگاه، «اهمیت پیوندهای عمودی و همچنین افقی در بین مردم و روابط درونی و فیما بین این قبیل هویت‌های سازمانی [منتج از این پیوندها] به عنوان گروه‌ها و بنگاه‌ها مورد تأکید قرار می‌گیرد. این دیدگاه می‌پذیرد که پیوندهای نیرومند «درون اجتماعی»^۲ به خانواده‌ها و اجتماعات حس هویت و مقصد مشترک می‌دهد» (ولکاک و نارایان، ۱۳۸۴: ۵۳۸). سوم، دیدگاه نهادی، این دیدگاه از سرمایه اجتماعی مدعی است که سرزندگی شبکه‌های اجتماعی، محصول محیط سیاسی، قانونی و نهادی است. نگرش نهادی، سرمایه اجتماعی را به عنوان متغیر وابسته تلقی می‌نماید. استدلال طرفداران این رویکرد این است که خود ظرفیت گروه‌ها برای عمل کردن به خاطر نفع جمعی، وابسته به کیفیت نهادهای رسمی است که تحت آنها قرار دارند» (تاجبخش، ۱۳۸۴: ۵۴۵). چهارم، دیدگاه همیاری، این دیدگاه که ترکیب دو دیدگاه شبکه‌ای است، سه وظیفه محوری برای محققان پیشنهاد می‌کند: شناسایی ماهیت و گستره روابط اجتماعی یک جامعه و نهادهای رسمی و تعامل میان آنها، تعریف راهبرد نهادی مبتنی بر این روابط، و تعیین اینکه مظاهر مثبت سرمایه اجتماعی - یعنی همکاری، اعتماد و کارایی نهادی - چگونه می‌توانند بر فرقه‌گرایی، انزواطلبی و فساد غالب آیند» (ولکاک و نارایان، ۱۳۸۴: ۵۴۸ و ۵۵۴).

۳) عناصر سرمایه اجتماعی در دیدگاه کلمن و پاتنام

از نظر کلمن، عواملی که سبب ایجاد و گسترش سرمایه اجتماعی می‌شوند، عبارتند از: اول، درخواست کمک افراد از یکدیگر مقدار سرمایه اجتماعی را بیشتر خواهد کرد. هرگاه عواملی مانند رفاه، فراوانی و کمک دولت سبب شود تا افراد نیازشان به یکدیگر کمتر شود، میزان سرمایه اجتماعی کمتر خواهد شد. دوم، ایدئولوژی، اعتقاداتی مانند لزوم کمک به یکدیگر یا کشش به سود دیگری، سبب پدید آمدن سرمایه اجتماعی می‌شود. از این رو، آن دسته از اعتقادات مذهبی که بر ضرورت کمک به دیگران تأکید دارند، عامل مهمی در شکل‌گیری سرمایه اجتماعی محسوب می‌شوند. سوم، اطلاعات، یکی از اشکال مهم سرمایه اجتماعی ظرفیت بالقوه اطلاعات است که جزء ذاتی روابط اجتماعی است. یکی از وسایلی که از طریق آن، اطلاعات می‌تواند به دست آید، استفاده از روابط اجتماعی است. اطلاعاتی که از

¹ - Associations

² - Intercommunity

طریق این روابط حاصل می‌شود، کنش را تسهیل می‌کند. چهارم، هنجارها، اگر در درون گروه‌های اجتماعی، هنجارهای مؤثر و نیرومندی وجود داشته باشد، مبنی بر اینکه فرد باید منافع شخصی را رها کرده و به سود جمع عمل کند، سرمایه اجتماعی شکل خواهد گرفت.» (فوکویاما، ۱۳۷۹: ۴۷۶-۴۷۴). و باز از نظر جیمز کلمن، در تبیین سرمایه اجتماعی، سه شکل مورد شناسایی قرار می‌گیرد: تکالیف و انتظارات مترتب بر آنها که به قابل اعتماد بودن محیط اجتماعی وابسته است، قابلیت جاری بودن اطلاعات ساختار اجتماعی، و هنجارهای همراه احکام بازدارنده.» (کلمن، ۱۳۸۴: ۸۸-۸۷)

از نظر پاتنام عناصر سرمایه اجتماعی عبارتند از: شبکه‌ها، شبکه‌های رسمی و غیررسمی ارتباطات و مبادلات در هر جامعه‌ای اعم از مدرن و سنتی وجود دارد. در شبکه‌های افقی شهروندانی عضویت دارند که از قدرت و وضعیت برابری برخوردار بوده و در شبکه‌های عمودی هم شهروندانی عضویت دارند وضعیتی نابرابر نسبت به هم به سر می‌برند و «شبکه به گروهی از افراد اطلاق می‌شود که از طریق پیوندها، وابستگی‌ها و وفاداری‌ها با یکدیگر در ارتباط می‌باشند.» (Denoeux, 1993: 3) اجتماعاتی که متشکل از انواع و اقسام «ساختاری شبکه‌های اجتماعی^۱ و انجمن‌های مدنی^۲ هستند، به لحاظ کارکردی در رویارویی با شرایط اجتماعی در موقعیت بهتری قرار دارند و لذا سرمایه اجتماعی را افزایش می‌دهند» (ولکاک و نارایان، ۱۳۸۴: ۵۲۹-۵۲۸). برای سنجش میزان سرمایه اجتماعی هر چه اندازه شبکه بزرگتر باشد، تراکم آن بیشتر باشد و سلسله مراتب موجود در آن کمتر باشد، میزان سرمایه رو به فزونی می‌رود.» (Burt, 1997: 42) دوم، هنجارهای معامله متقابل، در هر گروه اجتماعی هنجارهایی هستند که مهم‌ترین سودمندی آنها تقویت اعتماد، کاهش هزینه معاملات و تسهیل همکاری است. از نظر پاتنام مهم‌ترین این هنجارها، هنجارهای معامله متقابل هستند. وی این هنجارها را از مولدترین اجزای سرمایه اجتماعی می‌داند. این هنجارها با شبکه‌های انبوهی از مبادلات اجتماعی مرتبط است و هر یک دیگری را تقویت می‌کند. هنجارها به شرط آنکه پایدار باشند، کار تعدیل اجتماعی را نیز انجام می‌دهند. «اگر یک تغییر، کارکرد نظام را مختل سازد، سازوکارهای تعدیل کننده نظام، این تغییر را

¹ - Social Networks

² - Civil Association

تعدیل و تعادل نظام را دوباره برقرار می‌سازند.» (Almond, 1965: 185) سوم، اعتماد اجتماعی، وی این عنصر را ناشی از دو منبع یعنی هنجارهای معامله متقابل و شبکه‌های مشارکت مدنی می‌داند. از نظر وی، اعتماد، همکاری را تسهیل می‌کند و هر چه سطح اعتماد در یک جامعه بالاتر باشد، احتمال همکاری هم بیشتر خواهد بود» (فوکویاما، ۱۳۷۹: ۱۴-۱۳).

در تعریف و عناصری که کلمن و پاتنام از سرمایه اجتماعی ارائه می‌دهند، هر دو به دیدگاه‌های همیاری و شبکه‌ای سرمایه اجتماعی وابستگی نشان می‌دهند، اما کلمن به دیدگاه همیاری نزدیک‌تر است و پاتنام به دیدگاه شبکه‌ای نزدیک‌تر می‌شود. اما هر دو به گونه‌ای بر عناصری چون اعتماد، هنجار، کنش متقابل، شبکه، سازمان تأکید دارند. اما اعتماد از همه مهم‌تر است و این موضوعی است که پای نهادها را که به عنوان ساختار عمل می‌کنند به نظریه سرمایه اجتماعی می‌کشاند. چنانکه اوفه نشان می‌دهد، «تکیه بر نهادها راهی برای غلبه بر کمبود ساختاری اعتماد در همه ابعاد است که به نحو اغوا کننده‌ای ساده و آسان می‌نماید. از آن جا که نمی‌توانیم به مردم اعتماد کنیم، ممکن است وسوسه شویم که به نهادها به عنوان واسطه و تعمیم دهنده اعتماد تکیه کنیم.» (اوفه، ۱۳۸۴: ۲۴۰) در این شرایط دیگر تنها با مسأله اعتماد به صورت محض رو به رو نیستیم، بلکه مفهوم اعتماد متقابل است که درون نهادها کارکرد دارد. به واسطه وجود نهادها است که عناصر دیگر شکل می‌گیرند و باعث می‌شوند سرمایه اجتماعی همچون چسبی اجزای جامعه را به یکدیگر وابسته و پیوسته نماید. پس، منظور از سرمایه اجتماعی، گزینه‌های رابطه‌ای است در ابعاد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی برای یک موضع اجتماعی در شبکه‌های تعاملی جامعه. به این معنا، به هر میزان که سرمایه اجتماعی در جامعه ملی افزایش یابد، همبستگی ارتباطی بیشتر تامین شده و ضریب انسجام ارتقا می‌یابد» (چلبی، ۱۳۸۲: ۳۸).

ب. انسجام اجتماعی و ملی

۱) تعریف انسجام

در مطالعات علوم سیاسی و جامعه‌شناسی، سه واژه «انسجام، همبستگی و وفای» را در مورد اجتماع، با اینکه دارای تفاوت‌هایی هستند، در یک معنا به کار می‌برند و در سطحی کلی‌تر (کشور) به

جای واژه «اجتماع» از واژه «ملی» استفاده می‌نمایند. انسجام^۱ به معنای گردآوردن عناصر متشکله گوناگونی به صورتی منظم و در جهت تشکیل یک مجموعه است. انسجام یا همبستگی به معنای داخل شدن افراد در یک محیط ملی- فرهنگی و تعلق نسبت به چارچوب‌ها، ساخت‌ها و شرایط اجتماعی آن محیط ملی است. از بعد محتوای وجدانی نیز انسجام به مفهوم جذب شدن در ارزش‌ها و هنجارهای ملی است. با جذب شدن فرد در محیط ملی، فرد تعهداتی را در برابر محیطش به عنوان عنصری همبسته و مسئول می‌پذیرد (میقانی، ۱۳۹۰: ۱۰۹-۱۰۸). انسجام، همبستگی یا وفاق از اجزای نظریه توافق به شمار می‌آید که کارکرد آن پیوند دادن افراد یک جامعه یا ملت به یکدیگر بوده و این کارکرد را با استفاده از ساختارهای نهادی و هنجاری موجود در نهادها برآورده می‌نماید. «همبستگی ملی به همبستگی در میان افراد یک سرزمین مشخص گفته می‌شود که دارای زبان، دین، آداب و رسوم و... مشترک باشند» (جلایی‌پور، ۱۳۷۲: ۷۹). به عبارت دیگر همبستگی ملی عبارت است از احساس تعلق خاطر مشترک و احساس تعهد مشترک افراد به اجتماع ملی یا آن «ما»ی بزرگی که به افراد هویت جمعی می‌دهد. «شیخاوندی، ۱۳۸۰: ۳۱» بر اساس این تعاریف، در مورد انسجام، همبستگی و وفاق، عناصری وجود دارد که عبارتند از: توافق جمعی، هنجارهای مشترک (شامل ارزش‌ها، عرف، قانون)، هویت مشترک و نهادینه شدن هنجارها در نهادها که بقای یک ملت را تضمین می‌نماید.

۲) نظریات درباره انسجام: دورکیم و پارسونز

درباره انسجام یا همبستگی از منظر کارکردگرایی ساختاری، دو نظریه‌پرداز عمده وجود دارد، یکی امیل دورکیم و دیگری تالکوت پارسونز که در ابتدا در چارچوب کارکردگرایی ساختاری مطالعه می‌کرد و سپس مکتب کارکردگرایی خود را بنیان نهاد، با این حال تحت تأثیر دورکیم قرار داشت. درباره انسجام یا همبستگی، مساله نیازهای جامعه عامل اساسی بود که دورکیم نظرات خود را بر پایه آن بنا نهاد. از دیدگاه وی، جوامع در ارتباط با نیازمندی‌های انسانی اعضای خود سازمان می‌یابند و همبستگی اجتماعی‌شان که مشخصه آنهاست بر اساس اندازه و حدود بعرنجی‌شان قابل تمیز است. مردم در مراحل اولیه بر اساس این واقعیت که زندگی و شیوه حیاتشان سخت شبیه هم دیگر است گرد هم می‌آیند و همبستگی‌شان «مکانیکی» است، یعنی پاسخی ساده به شرایط مشترک زندگی اجتماعی‌شان،

^۱ - Integration

که در سطح «آگاهی جمعی» است. جامعه با رشد جمعیت متمایزتر و بغرنج تر می‌گردد و منشأ جدیدی از همبستگی ضرورت پیدا می‌کند- اکنون این آگاهی جمعی «مکانیکی» در خور تحقق بخشیدن به وظیفهٔ ایجاد یکپارچگی اجتماعی نیست- و تقسیم کار کانون اصلی «همبستگی ارگانیک» می‌شود، چون جوامع پیشرفته و بغرنج به صورت کامل تری به مفهوم جامعه به مثابهٔ ارگانسیم نزدیک می‌شود. پس جامعه نظامی تلقی می‌شود که در پی سرمدی کردن خود چون کالبدی زنده است که در آن اقدام اجتماعی گروه‌ها و افراد باید در متن نیازمندی‌های نظام دیده شود.» (دورکیم، ۱۹۳۳: ۱۱۱-۹۹) دورکیم دو نوع انسجام را برای جوامع در نظر دارد، یکی مکانیکی و دیگری ارگانیکی. گذر از وضعیت اولی به وضعیت دومی این انواع، وابسته به امر توسعه جوامع است. هر چه جامعه صنعتی تر شود، ماهیت عواملی که مردم را به یکدیگر پیوند می‌زند نیز بیشتر تغییر می‌کند. از نظر وی، همبستگی ارگانیک به این معناست که اساس پیوندهای اجتماعی در تخصصی استوار است که اعضای جوامع صنعتی دارند.

منظور دورکیم از اینکه اساس پیوندهای اجتماعی در تخصص استوار است، اشاره به مفهوم تقسیم کار است که او، آن را ضرورت همبستگی ارگانیکی می‌داند. «اگر همبستگی مکانیکی مبتنی بر این بود که افراد به هم همانند باشند، همبستگی ناشی از تقسیم کار مستلزم آن است که افراد با هم فرق داشته باشند. نوع اول وقتی ممکن است که شخصیت فردی در شخصیت جمعی جذب شود. در حالی که نوع دوم فقط هنگامی امکان پذیر است که هر کس سیر عملی مخصوص به خود و در نتیجه، شخصیت خاص خود را داشته باشد. پس، لازم است که وجدان جمعی به بخشی از وجدان فردی اجازه بروز دهد تا نقش های خاصی که وجدان جمعی قادر به ادارهٔ آنها نیست در همان بخش پا بگیرند؛ و هر قدر گسترهٔ این بخش بیشتر باشد، به موازات آن تقسیم کار بیشتر کار پیوند نزدیک تری با گذار جامعه برقرار می‌کند.» (دورکیم، ۱۳۸۱: ۱۹۸)

از نقطه نظر هنجاری که دورکیم در توجه به وجدان جمعی و وجدان فردی، آن را به نظریهٔ خود وارد می‌کند، در همبستگی مکانیکی، هر قدر تعداد مناسبات گوناگونی که تحت تأثیر وجدان عمومی قرار دارند بیشتر باشد، پیوندهای زاینده وجدان عمومی برای متعهد کردن فرد به گروه نیز بیشتر خواهند بود؛ در نتیجه یکپارچگی اجتماعی کاملاً از این منبع سرچشمه می‌گیرد و تحت تأثیر آن است.» (دورکیم، ۱۳۸۱: ۱۹۷) بنابراین در نظریه دورکیم، «فرهنگ (امر هنجاری) به مثابه بایستگی کارکردی وحدت و انسجام

که پاسخگوی نیازهای جمع است، نقش به‌سزا دارد» (صالحی‌امیری، ۱۳۸۹: ۱۰۱-۱۰۰). در این راستا مهم‌ترین نتیجه‌گیری قطعی که دورکیم در تقسیم کار بدان رسید، این بود که لازمه انسجام ارگانیک، فردگرایی اخلاقی است: به عبارت دیگر، «خطاست که جامعه مبتنی بر اجتماع عقیدتی (انسجام مکانیکی) را با جامعه مبتنی بر تعاون و همیاری (انسجام ارگانیکی) فقط بر این اساس مقایسه کنیم که اولی دارای منشی اخلاقی و دومی صرفاً نوعی گروه‌بندی اقتصادی است.» (Durkheim, 1964: 228) به این ترتیب فردگرایی اخلاقی به هیچ وجه با خودخواهی (یعنی تعقیب منافع شخصی) یکسان نیست. رشد فردگرایی، که ناشی از گسترش انسجام ارگانیک است، نباید ضرورتاً مترادف با بی‌هنجاری گرفته شود» (Durkheim, 1969: 14-15). آنچه به نظر بی‌هنجاری می‌رسد، در حقیقت بی‌هنجاری نیست، بلکه کاهش قدرت وجدان جمعی است، یعنی از نقطه نظر هویتی (هنجارها و ارزش‌های مشترک) افراد با پیوندهای ضعیف به یکدیگر وابسته می‌شوند. عامل اصلی پیوند در جهان نوین، تقسیم کار پیچیده است که انسان‌ها را با یک نوع وابستگی متقابل به یکدیگر پیوند می‌دهد» (ریترز، ۱۳۷۴: ۲۲). به این ترتیب عناصر اخلاقی کنش متقابل به صورتی یکپارچه با بنا شدن این کنش به عنوان امری معنادار و هم به عنوان مجموعه‌ای از روابط قدرت، پیوند دارند (کسل، ۱۳۸۳: ۱۵۱-۱۵۰). این هنجارها در کار پارسونز نیز در مورد انسجام یا همبستگی اجتماعی نیز مدنظر قرار گرفته‌اند. در حقیقت نکته اساسی در آرای پارسونز، وجود سیستم ارزشی وحدت یافته‌ای است که شیوه‌هایی را به عمل می‌آورد تا انسجام اجتماعی را حفظ کند.» (Swingewood, 1998: Ch4) به عبارت دیگر پارسونز استدلال می‌کند «که سیستم ارزشی مشترک پیش شرط‌های لازم برای انسجام اجتماعی را فراهم می‌آورد.» (Parsons and Smelser, 1956: 327)

در چارچوب کارکردگرایی ساختاری در رابطه با مساله هنجارها و ارزش‌ها، مساله تعدیل نیز بسیار مهم است، دورکیم این تعدیل را در جامعه با انسجام ارگانیکی از طریق قرار گرفتن «بخش‌های مختلف یا نهادهای مختلف در پیرامون ارگانی واحد که بر بقیه ارگان‌ها نقش تعدیل‌کننده اعمال می‌کند و آنها را با تابع ساختن هماهنگ می‌کند،» (دورکیم، ۱۳۸۱: ۲۰۰-۱۹۹) به دست می‌آورد و اعتقاد دارد که این ارگان واحد در سطح ملی دولت است، و پارسونز از طریق نظم به این تعدیل می‌رسد، چرا که

«هسته اصلی مساله نظم را در کم و کیف انسجام هنجاری می‌بیند که مبتنی بر اصول مشترک ارزشی در جامعه است» (چلبی، ۱۳۷۲: ۱۴) و اعتقاد دارد که «فرآیند نوسازی ده‌ها نهاد و سازمان برای مواجهه

با مسائل جدید انسجام به وجود می‌آورند» (Parsons and Smelser, 1956: 74)

انسجام ملی از معبر حیاتی همبستگی اجتماعی عبور می‌نماید و از دیدگاه تالکوت پارسونز جوامع بر اساس چهار عامل دارای انسجام و همبستگی هستند: «اول، ارزش‌ها: تعیین کننده اهداف و راهنمای رفتار انسان‌ها و موجد حس جمعی در جامعه هستند؛ دوم، هنجارها: قواعد رفتار هستند و در واقع وسائلی نیل به ارزش‌ها به شمار می‌روند، نظام حقوقی مهم‌ترین مجموعه هنجاری است؛ سوم، نقش‌ها: ساختارهای مختلف جامعه را تشکیل می‌دهند، مانند نقش‌های اقتصادی، سیاسی یا مذهبی؛ و چهارم، تجمعات: مجموعه نهادینه ارزش‌ها، هنجارها و نقش‌ها هستند» (میقانی، ۱۳۹۰: ۱۱۰). در کل «انسجام ملی یا انسجام جامعه‌ای بر مبنای میزان ادغام یا انشقاق هویت‌های فروملی در هویت ملی سنجیده می‌شود. ...انسجام ملی زمانی تحقق می‌یابد که همبستگی هم در بعد ذهنی (همبستگی هنجاری)^۲ و هم در بعد عینی (همبستگی کارکردی)^۳ در سطح گروه‌ها و نهادها برقرار شود» (پورسعید، ۱۳۸۶: ۴۳). بنابراین «در بخش ذهنی (همبستگی هنجاری) وفاق بر پایه هویت‌های نمادین همچون گذشته باستانی، روح تاریخی، زبان مشترک، سرنوشت همانند و نشانه‌های هم‌شکل متبلور می‌شود» (قمری، ۱۳۸۴: ۱۰۷) و دولت تلاش می‌کند از طریق تقویت هویت ملی به آن دست یابد. به این واسطه هویت را می‌توان یکی از حلقه‌های واسط میان سرمایه اجتماعی و انسجام یا همبستگی اجتماعی و ملی دانست.

پ. هویت: مهم‌ترین حلقه رابط میان سرمایه اجتماعی و انسجام اجتماعی و ملی

(۱) تعاریف هویت

الف) هویت جمعی: شیوه مشترک در نحوه تفکر، احساسات و تمایلات یک گروه است که نوعی احساس

¹ - Collectivities

² - Normative Solidarity

³ - Functional Solidarity

تعهد و تکلیف نسبت به گروه را بر می‌انگیزد؛ ب) هویت جامعه‌ای: ^۱ احساس تعهد و عاطفه نسبت به اجتماع عام می‌باشد که موجب وحدت و انسجام جامعه است و بخشی از هویت فرد را تشکیل می‌دهد؛ پ) هویت ملی: ^۲ جامع‌ترین هویت جمعی نزد مردم، هویت ملی (جامعه‌ای) نامیده می‌شود که نوعی احساس پایبندی، دلبستگی و تعهد به اجتماع ملی (عام) است و جزئی از هویت فرد می‌باشد. «قمری، ۱۳۸۴: ۱۲۳-۱۲۲» پارسونز در مورد هویت جمعی، عناصری چون «منافع یا اهداف مشترک، ارتباطات اجتماعی، همبستگی یا انسجام، احساس تعلق، و آزادی و آگاهی را از عوامل تشکیل دهنده می‌داند» (احمدی، ۱۳۷۳: ۳۸) و نویسندگان کارکردگرایی دیگر چون دورکیم، دین و هنجارها را از عناصر اصلی هویت می‌دانند.

در حقیقت، «هویت اجتماعی یا جمعی با ملاحظه قلمرو سیاسی به هویت ملی تعبیر می‌شود. هویت ملی به معنای احساس تعلق و تعهد افراد جامعه به رموز و نشانه‌های فرهنگی شامل هنجارها، ارزش‌ها، زبان، دین، ادبیات، تاریخ و اشیاء مادی است که منشاء انسجام و همبستگی اجتماعی می‌شود.» (میرمحمدی، ۱۳۸۳: ۸) به ویژه «در کشورهایی با تنوع قومی، مساله هویت ملی به عنوان عامل اصلی برای انسجام سیاسی و اجتماعی مطرح است و بسیاری از کشورها می‌کوشند تا با الگوبرداری از مدل‌های تاریخی تشکیل دولت‌های ملی در کشورهای اروپایی، دست به ایجاد نوعی احساس تعلق ملی زده و از ابزارهایی چون زبان و ادبیات برای پدید آوردن نوعی حافظه جمعی تاریخی استفاده کنند.» (صالحی‌امیری، ۱۳۸۹: ۱۵۹) بر این اساس، رویکردهای هنجاری برای الگوسازی بر عوامل اجتماعی مانند «طبقه، ایدئولوژی، جغرافیا، سیاست، فرهنگ، معرفت و آگاهی در شکل‌گیری هویت تأکید دارند.» (قاسمی، ۱۳۸۹: ۶۰) این کار در نظریه کارکردگرایی ساختاری نه تنها از طریق هنجارها و ارزش‌ها، بلکه از طریق نهادها و در فرآیند کنش متقابل یا تعاملات اجتماعی انجام می‌شود. چرا که نهادها جز لازم ترکیب اجتماعی هویت‌ها هستند و افراد با ارجاع به آنها تصمیم‌گیری می‌کنند و به رفتار خود جهت می‌دهند. نهادها انتزاع‌هایی از جریان تعامل اجتماعی و فراهم‌کننده ادراک ما از الگوها و نظم حاکم بر زندگی اجتماعی هستند و موجب نهادینه شدن هویت و انسجام هویتی می‌شوند.» (جنکینز،

¹ - Societal Identity

² - National Identity

از نقطه نظر هنجاری و ارزشی، زمانی که دورکیم در مورد همبستگی مکانیکی بیان می‌دارد: روی هم رفته کل اعتقادات و احساسات مشترک شهروندان جامعه، نظامی را به وجود می‌آورد که حیات خاص خود را دارد؛ که می‌توان آن را وجدان جمعی یا مشترک نامید» (دورکیم، ۱۳۸۱: ۱۹۳) این وجدان جمعی یا مشترک، همان احساس هویت جمعی است؛ دورکیم در همبستگی ارگانیکی در مورد کاهش میزان این وجدان جمعی یا مشترک به نفع افزایش وجدان فردی سخن می‌گوید، یعنی از هویت‌های فردی، اما هرگز از نابود شدن وجدان جمعی سخن نمی‌گوید. دورکیم اعتقاد دارد که جامعه اصولاً موجودی مادی نیست بلکه «روانی» است: «حیات اجتماعی تماماً متشکل از بازنمودهای جمعی است»، و ما باید این را چنین تفسیر کنیم که وی جامعه را به مثابه نظامی اساساً هنجاری می‌دید؛ یعنی ساختارها، باورها و ارزش‌هایی که انسان‌ها را وادار می‌کند تا به شیوه‌های مشخصی عمل کنند تا هدف غایی (شناخته شده یا نشده) بازتولید جامعه به شکلی بیشتر با ثبات تحقق پیدا کند. (همیلتون، ۱۳۸۰: ۱۸۰-۱۷۹) با توجهی که وی به هنجارها دارد، در حقیقت می‌داند که وجدان جمعی هرگز از میان نخواهد رفت و در کنش متقابل افراد با یکدیگر و در کنه ضمیر آنان در همبستگی ارگانیکی همچنان حضور دارد. به علاوه که همبستگی ارگانیکی نیز اخلاق خاص خود را دارد که هنجارهایی مشترک دارد. مسأله کنش متقابل در تعاملات اجتماعی، مسأله ادخال اجتماعی را به وجود می‌آورد. ادخال اجتماعی به میزان درهم تنیدگی (شبکه‌بندی) گروه‌های اجتماعی موجود در یک جامعه اشاره دارد که نقش عمده ای در انسجام اجتماعی و هویت ملی در جوامع تمایز یافته از طریق تقسیم کار دارد. در حقیقت «هویت جامعه‌ای به میزان ادخال گروه‌ها در همدیگر وابسته است و میزان ادخال گروه‌ها نیز به میزان و نوع تعاملات اجتماعی افراد و گروه‌ها بر می‌گردد. در جوامع معاصر و تمایز یافته در اثر تقسیم کار، دو نوع تعامل اساسی در میدان‌های تعاملی جامعه قابل تصور است: روابط درون‌گروهی که به روابط فرد با اعضای گروه خودی یا «ما» بر می‌گردد و روابط برون‌گروهی که شامل روابط فرد با افراد خارج از گروه می‌شود.

هر یک از این روابط در میزان همبستگی درون‌گروهی و میزان ادخال اجتماعی و در نتیجه هویت جامعه‌ای یا هویت ملی اثرات متفاوتی دارد. در این ارتباط چلیبی چهار نوع رابطه اجتماعی را قابل تصور

می داند: تعاملات بین گروهی، تعاملات درون گروهی، رقابت بین گروهی و تفاهم بین گروهی. تکرار مبادلات بین گروهی، نوعی تفاهم بین گروهی تولید می کند و تفاهم بین گروهی نیز متقابلاً موجب تکرار مبادلات بین گروهی می شود. هم چنین همکاری و تفاهم بین گروهی حایز منشأ اثر دوگانه است: از یک طرف همکاری و تفاهم بین گروهی موجب تقویت انسجام ملی می شود و از طرف دیگر هم زمان، همکاری و تفاهم بین گروهی ایجاد اختلال در نظم های خرد و انسجام محلی^۱ می نماید.» (چلبی، ۱۳۷۵: ۲۷)

بر اساس تعاملات اجتماعی، چنانچه بخواهیم به تعریف نسبتاً دقیق و روشن تری از هویت دست یابیم، لازم است دو نوع هویت را از یکدیگر تفکیک کنیم: یکی «هویت فردی» و دیگری «هویت جمعی». بدیهی است این دو نوع هویت با دو نوع «رابطه اجتماعی» یعنی روابط بین شخصی و «روابط بین گروهی» همراه است. هویت فردی که خصوصیات منحصر به فرد یک شخص را آشکار می سازد، حاصل روابط بین شخصی است و هویت جمعی نیز محصول روابط بین گروهی می باشد. در واقع در مورد اخیر افراد حسب ویژگی های گروهی و عضویتی که در جمع دارند، مثلاً عنصری از یک اجتماع دانشجویی، حزب سیاسی، کلوپ ورزشی، اجتماع کارگری، گروه قومی و عضوی از یک کشور هستند، خود را به دیگران معرفی کرده و مورد شناسایی قرار می گیرند. آنچه در این میان مهم تلقی می شود اینکه هویت - چه در سطح فردی و چه در سطح جمعی - محصول «تعامل اجتماعی» است.» (روح الامینی، ۱۳۸۳: ۲۱) مسائل مربوط به کنش متقابل، شبکه ها، هنجارها و ارزش ها، اعتماد، ارتباطات و ... هم در سرمایه اجتماعی و هم در انسجام و همبستگی وجود دارند، بنابراین باید دید چه رابطه ای میان توسعه سرمایه اجتماعی و ارتقای انسجام اجتماعی و ملی وجود دارد؟

ت. توسعه سرمایه اجتماعی و افزایش انسجام اجتماعی و ملی

برای بررسی رابطه تأثیر سرمایه اجتماعی بر انسجام اجتماعی که در سطح ملی به انسجام ملی تبدیل می شود، ذکر این نکته مهم است که «سرمایه اجتماعی دارای دو جزء اساسی عینی و ذهنی است: الف) کمیت روابط و پیوندهای اجتماعی (بعد عینی سرمایه اجتماعی)، که در واقع روابط بین فردی و

^۱ - Local Integration

گروهی افراد و گروه‌ها می‌باشد؛ و ب) کیفیت روابط و پیوندهای اجتماعی (بعد ذهنی سرمایه‌ی اجتماعی)، که مربوط به هنجارهایی است که باید در روابط متقابل رعایت شود و میزان رعایت آنها از طرف کنشگران.» (Stone, 2001: 63) در بعد عینی سرمایه اجتماعی، مسائل شبکه‌ها و نهادها مربوط به ساختارها هستند و در بعد ذهنی مسائل هنجارها و اعتماد مربوط به کارکرد می‌باشند. شبکه‌ها و نهادها در سرمایه اجتماعی دارای پیوند با مساله ارتباطات میان افراد و گروه‌ها در انسجام اجتماعی می‌باشند و هنجارها و اعتماد نیز در پیوند با هنجارها و هویت مشترک در انسجام اجتماعی می‌باشد، لذا این موارد نیاز به بررسی بیشتری دارند.

اگر این فرض پذیرفته شود که یکی از مهم‌ترین متغیرهای تأثیرگذار در روابط بین فردی و بین گروهی، سرمایه اجتماعی می‌باشد. این متغیر، گروه‌های اقلیت را قادر می‌سازد تا شبکه‌ای از روابط اجتماعی را نسبت به یکدیگر حفظ کنند و تداوم بخشند. سرمایه اجتماعی، شبکه‌هایی با هنجارهای اعتماد و عمل متقابل بوده و ویژگی خاصی از ساختار روابط اجتماعی کنشگران می‌باشد. سرمایه اجتماعی می‌تواند نگرش‌ها و طرز تلقی‌های افراد را نسبت به اقوام موجود در جامعه و هم‌چنین طرز تلقی آنان را از ملیت‌شان تحت تأثیر قرار دهد و موجب تقویت یا تضعیف هویت ملی و همبستگی جمعی شود. در حقیقت، «سرمایه اجتماعی علاوه بر این که در سایر سرمایه‌های فرد از قبیل سرمایه اقتصادی، سرمایه انسانی و سرمایه فرهنگی مؤثر است، نگرش‌ها، باورها، عقاید و طرز تلقی‌های او را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. یعنی سرمایه اجتماعی از طرق مختلف به صورت مستقیم و غیرمستقیم بر میزان هویت ملی افراد تأثیر می‌گذارد. یکی از عوامل مهم شکل دهنده گرایش‌های فرد، تعلق گروهی و وابستگی وی به شبکه‌ها و گروه‌های اجتماعی رسمی و غیررسمی است. رفتار فرد تحت نفوذ و فشار این شبکه‌ها و گروه‌های اجتماعی شکل می‌گیرد و تغییر می‌کند.» (رضایی و احمدلو، ۱۳۸۴: ۱۶) اما به نظر پورتنی و بری «همه انواع شبکه احساس تعلق به جامعه را تقویت نمی‌کنند. شبکه‌های همگون بیش از شبکه‌های ناهمگون این احساس را تقویت می‌کنند. آنها معتقدند که مشارکت در سازمان‌های اجتماعی مختلف مبتنی بر شبکه هستند.» (کریشنا، ۱۳۸۴: ۴۸۵) کلمن نیز در مورد سرمایه اجتماعی بر سازمان اجتماعی (شبکه‌بندی) تأکید دارد. از نظر کلمن، سازمان اجتماعی، سرمایه اجتماعی را پدید می‌آورد، و دستیابی به هدف‌هایی را که در نبود آن نمی‌توانست به دست آید یا با هزینه زیادتری ممکن

بود به دست آید، تسهیل می‌کند.» (کلمن، ۱۳۷۷: ۴۶۴) انسجام نیز به طور مستقیم با شبکه‌های اجتماعی ارتباط دارد، چرا که «انسجام رابطه‌ای به معنای بالا بودن تراکم و قرینگی روابط دوستی و حمایتی در شبکه‌های اجتماعی، بالا بودن پیوندها یا روابط با واسطه در شبکه و همچنین سازگاری انواع خصوصیات رابطه‌ای در شبکه‌های اجتماعی است.» (پورسعید، ۱۳۸۶: ۴۷) حتی این شبکه‌ها دارای خصلت تعدیلی نیز هستند برای نمونه، در تحلیل نقش انجمن‌های شغلی، دورکیم آنها را «متعادل‌کننده» قدرت دولت می‌داند.» (Durkheim, 1957: 50)

به این ترتیب گروه‌ها و نهادها، ارتباطات گسترده‌ای میان افراد به وجود می‌آورند که منجر به کنش متقابل می‌شود. «خصلت برجسته گروه‌ها، خصوصاً آنهایی که بزرگ‌ترند، سلسله مراتب داخلی، تقسیم کار، شأن و موقعیت اجتماعی و تمایزات کارکردی و غیره است. اگرچه گروه ممکن است حول نفع و علاقه‌ای خاص یا اشتیاق مشترک وحدت یابد، درجه توانایی فرد برای عضویت گروه برای دست زدن به کنش جمعی بر مبنای اعتماد متقابل، بستگی به موقعیت نسبی آنها در داخل محدوده سازمان دارد. عامل نهایی که بر موجودی سرمایه اجتماعی اثر می‌گذارد، نه به انسجام درونی گروه‌ها، بلکه به چگونگی رابطه‌ای که با غریبه‌ها می‌یابند مربوط می‌شود. پیوندهای نیرومند اخلاقی در داخل یک گروه در پاره‌ای موارد ممکن است عملاً در خدمت کاهش درجه توانایی اعضای گروه از نظر اعتماد ورزیدن به غریبه‌ها و کارکردن با آنان قرار گیرد.» (فوکویاما، ۱۳۸۴: ۱۸۶-۱۸۵)

بنابراین پیوندهای ضعیف‌تر اخلاقی در میان اعضای گروه، می‌تواند به افزایش سرمایه اجتماعی منجر شود، چرا که اعتماد به دیگران را افزایش می‌دهد، این امر در حقیقت یکی از شاخصه‌های همبستگی ارگانیکی در جوامع تمایز یافته از طریق تقسیم کار است، در کنار ایجاد پیوندهای ضعیف اخلاقی در میان اعضای گروه پیوندهای اخلاقی دیگری با اعضای بیرونی گروه ایجاد می‌شود که منجر به پیدایش هویت جمعی می‌شود که از اجزای انسجام است. هویت جامعه‌ای یا هویت ملی، در واقع در حکم نرم افزاری است که برای رسیدن به وفاق اجتماعی و انسجام عام از این میان تمایز یافتگی‌ها و تفاوت‌های درون جامعه، ساخته و پرداخته شده است. این نوع هویت جمعی که بالاترین سطح هویت جمعی در یک جامعه است، از یک طرف در درون جامعه و بین اعضای خود نوعی همبستگی و وفاق ایجاد می‌کند و از طرف دیگر این جامعه را به عنوان یک کل از جوامع دیگر متمایز می‌سازد. ... بنابراین

افراد در موقعیت های مختلف کنشی در لایه های مختلف اجتماعی، با توسل به عضویت شان در گروه های مختلف، خود را شناسایی می کنند و دارای هویت های جمعی مختلفی هستند که از آن جمله عبارتند از: هویت سنی، جنسی، شغلی، نقشی، قومی و... در این میان هویت ملی و احساس تعلق خاطر به وطن، به خاطر نقش آن در ایجاد وفاق اجتماعی و انسجام عام، از مهم ترین مسایل جوامع تمایز یافته محسوب می شود.» (رضایی و احمد لو، ۱۳۸۴: ۸) بر اساس آنچه مطرح شد می توان دریافت که «سرمایه اجتماعی از طریق ارایه اطلاعات و آگاهی های لازم به افراد در مورد مسایل مناقشه برانگیز در لایه های مختلف اجتماعی و شفاف کردن مرزهای تفاوت ها و تشابهات در آن لایه ها، هویت یابی آنان را تسهیل می کند و از طرف دیگر با ارایه راهکارهایی برای عمل اجتماعی در جمع، چسبندگی را بالا برده و بر انسجام اجتماعی تأثیر می گذارد، یکی از مسائل مربوط به هنجارها برای دورکیم مساله اعتماد است و از نظر آیزنشتات مهم ترین مساله نظام اجتماعی برای دورکیم، اعتماد و انسجام است؛ یعنی بدون انسجام و نوعی اعتماد، بقای نظم اجتماعی ممکن نیست.» (چلبی، ۱۳۷۲: ۱۲)

هنجارها چنان که مشخص است، در سرمایه اجتماعی نیز اهمیت اساسی دارند به ویژه بعد شناختی سرمایه اجتماعی. کلمن اعتقاد دارد که: «هنجارها، مانند هر مفهوم دیگری در علوم اجتماعی، ویژگی نظام اجتماعی است. نه ویژگی کنشگر درون آن، مفهوم هنجار که در سطح کلان اجتماعی وجود دارد و بر رفتار افراد در سطح خرد اجتماعی حاکم است، وسیله مناسبی برای تبیین رفتار فردی، با مسلم فرض کردن نظام اجتماعی، فراهم می کند. این وسیله به ویژه برای جامعه شناسانی سودمند بوده است که سوورکین، آنها را اعضای مکتب جامعه شناسی گرای نظریه پردازان اجتماعی نامیده است و امیل دورکیم از جمله برجسته ترین اعضای آن بود. دورکیم از سازمان اجتماعی آغاز کرد و در بخشی از کار خود مفهوم هنجار را وسیله ای برای انتقال از سطح کلان به سطح خرد قرار داد.» (کلمن، ۱۳۷۷: ۳۶۷-۳۶۶)

همچنین از نظر کلمن به عنوان نظریه پرداز کارکردگرایی ساختاری، انواع ساختارهای اجتماعی که هنجارهای اجتماعی و ضمانت های اجرایی برای تحمیل آنها را امکان پذیر می سازد و در درجه اول به افرادی که تلاش های آنها برای به وجود آوردن هنجارها و ضمانت های اجرایی لازم است، سود نمی رسانند، بلکه به همه افرادی که جزء آن ساختار معین هستند، سود می رسانند» (کلمن، ۱۳۷۷: ۴۸۳)

و در دید او، این مورد سود رسانی از ویژگی‌هایی است که منجر می‌شود کمتر روی سرمایه اجتماعی سرمایه‌گذاری شود، چرا که سود آن در ابتدا به افرادی که آن را ایجاد کرده‌اند نمی‌رسد. از جمله کارکرد هنجارهای مشترک ایجاد اعتماد میان افراد است که آن هم در انتقال از سطح کلان به سطح خرد نقش اساسی ایفا می‌کند. در واقع یکی از جاذبه‌های ذهنی اندیشیدن درباره پدیده اعتماد اجتماعی، توانایی بالقوه این پدیده برای پر کردن شکاف میان سطوح کلان و خرد در نظریه اجتماعی است. اعتماد، فرضی شناختی است که کنشگران فردی یا جمعی / گروهی در تعامل با دیگران به کار می‌بندند. این فرض شناختی، با ترجیحات و تمایلات رفتاری دیگران از لحاظ آمادگی آنها برای کمک، همکاری، و پرهیز از اقدامات خودخواهانه، فرصت طلبانه و خصمانه ارتباط دارد. این پدیده‌های خرد که از ارزیابی مستمر رفتار احتمالی «دیگران» ناشی می‌شود از عوامل تعیین‌کننده گزینه‌ها و توانمندی‌های سیاست‌های کلان برای حل مشکلات فردی هستند که پیش روی نخبگان سیاسی قرار دارند.» (اوفه، ۱۳۸۴: ۲۰۸)

در تحقیقات جامعه‌شناسی، اعتماد نیز چون هنجار مورد بررسی‌های زیادی قرار گرفته است. اعتماد دیگر فقط یکی از پدیده‌های اجتماعی جالب و بغرنجی نیست که به تازگی پژوهش‌های گسترده‌ای درباره آن انجام گرفته باشد؛ علاقه‌ای که اخیراً نسبت به این پدیده (در آثار اندیشمندانی همچون فوکویاما، کلمن، سلیمان، گامبتا، کیدنز، لوی، میسستال، پاتنام و آیزنشتاد)^۵ و نسبت به پدیده‌های دیگری از قبیل سرمایه اجتماعی، احترام، شهرت، اطمینان، انجمن‌پذیری، انسجام اجتماعی و جامعه مدنی که با این پدیده ارتباطی تنگاتنگ دارند ابراز می‌شود. اوفه استدلال می‌کند که اعتماد در مسائل ساختاری به ویژه نهادها بسیار مهم است و روی عملکرد نهادها در رابطه با انسجام اجتماعی تأثیر می‌گذارد. به طوری که عملکرد خوب نهادها، «روابط اعتماد افقی و عمودی را شکوفا کرده و در نتیجه، شهروندان همدیگر را به عنوان عناصر تشکیل‌دهنده یک جامعه جمهوری سیاسی می‌شناسند و به

¹ - Seligman

² - Gambetta

³ - Levi

⁴ - Misztal

⁵ - Eisenstadt

یکدیگر اعتماد می‌کنند. برعکس، مشاهده عملکرد نامناسب نهادها می‌تواند انسجام جوامع سیاسی مدرن را تضعیف کند و پدیده‌های واپس‌گرایانه‌ای همچون بازگشت از شکل‌های نهادی ایجاد اعتماد به شکل‌های جمعی (از قبیل قومی و منطقه‌ای) را آغاز کند. (اوفه، ۱۳۸۴: ۲۵۶)

اما در چارچوب عملکرد نهادی خوب، «ایجاد پیوند انتزاعی و غیرمستقیم اعتماد با شهروندان به عنوان یک کل، مشکل فقدان روابط مبتنی بر اعتماد با شهروندانی که غریبه هستند را حل می‌کند. ملیت و هویت ملی در این مورد عملکرد اعطای اعتماد را دارد و بدین ترتیب بر تقسیم بندی‌های سیاسی، ناآشنایی، تفاوت فرهنگی، و غریبه بودن اکثریت کسانی که ملیت‌شان با من مشترک است پل می‌زند.» (اوفه، ۱۳۸۴: ۲۳۱) به طوری که برای ارزیابی انسجام در سطح ملی، سنجش اعتماد به نهادهای مختلف اجتماعی ضرورت دارد. در فرآیند توسعه اجتماعی، با شکل‌گیری اعتماد قطعا میزان عضویت اعضای جامعه در گروه‌ها، سازمانها و انجمن‌های مختلف افزایش می‌یابد و آمادگی فرد برای برقراری ارتباط و مشارکت بیشتر می‌شود و بدین ترتیب اعتماد اجتماعی متقابل تعمیم می‌پذیرد. به همین جهت «آیزنشتات» متذکر می‌شود که مهم‌ترین مساله نظم اجتماعی برای بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی همچون دورکیم، اعتماد و همبستگی اجتماعی است؛ یعنی بدون نوعی اعتماد، پایداری نظم اجتماعی و همبستگی آن غیرممکن است. (چلبی، ۱۳۸۴: ۱۲)

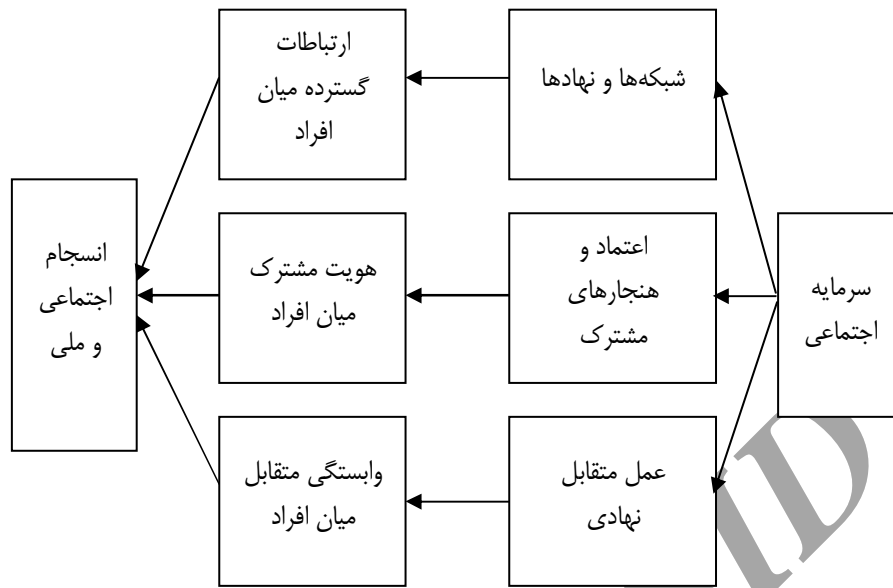
در واقع، نحوه ترکیب وفاق اجتماعی و وفاق سیاسی است که جوامع گوناگون را از یکدیگر متمایز می‌سازد. هرچه این ترکیب بیشتر به سوی وفاق سیاسی سوق یابد، بی‌اعتمادی متقابل میان دولت و ملت (کنشگران و جمع‌های انسانی) ایجاد و تقویت می‌شود و هرچه این ترکیب بیشتر به سوی وفاق اجتماعی متمایل گردد، تفاهم، هم‌حسی و اعتماد متقابل بین آنها بیشتر می‌شود. انتخاب نمادها، ارزش‌ها و معانی فرهنگی مورد نظر اکثریت گروه‌ها و اجتماعات گوناگون و تلاش در جهت نهادی کردن این ارزش‌ها و درونی شدن آن توسط افراد، همراه با توزیع عادلانه امکانات و مواهب طبیعی و اجتماعی، از عوامل عمده ایجاد وفاق اجتماعی در جامعه است» (چلبی، ۱۳۷۲: ۱۵ و ۲۸) و سرمایه اجتماعی در دو شکل ساختاری و هنجاری بر آن اثر مثبت می‌گذارد، چرا که زمینه‌های مشترکی میان سرمایه اجتماعی و انسجام وجود دارد، به این ترتیب که سرمایه اجتماعی، به ویژه نوع ساختاری آن، به اشتراک نهادن اطلاعات و فعالیت‌های اجتماعی و نیز تصمیم‌گیری در شبکه‌های اجتماعی و دیگر ساختارهای اجتماعی

مکمل را به وسیله قوانین، سابقه و روش‌های قانونی تسهیل می‌کند. سرمایه اجتماعی شناختی نیز با هنجارها، ارزش‌ها، اعتقادات، رفتارها و باورهای مشترک مرتبط است. بنابراین یک تفکر غیرملموس و ذهنی است، و این دو شکل سرمایه اجتماعی می‌توانند مکمل یکدیگر باشند.» (صالحی‌امیری و کاوسی، ۱۳۸۷: ۴۱) بر این اساس می‌توان دریافت که هر چه میزان سرمایه اجتماعی در یک جامعه بالاتر باشد و یا در جهت توسعه آن اقدام صورت گیرد، به طور مستقیم بر میزان انسجام اجتماعی و ملی نیز اثر خواهد گذارد و موجب ارتقای آن خواهد شد.

نتیجه‌گیری

سرمایه اجتماعی یکی از مفاهیمی است که از دهه ۱۹۷۰ وارد ادبیات رشته‌های مختلف علوم انسانی شده است و نظریه‌پردازانی چون پیر بوردیو، جیمز کلنن، رابرت پاتنام و فرانسیس فوکویاما پایه‌های اصلی آن را ایجاد کرده‌اند و سپس دیگر اندیشمندان به ویژه در حوزه جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، مردم‌شناسی و ... از نظریات آنها برای بررسی‌های خود استفاده کرده‌اند. سرمایه اجتماعی بر اساس ادبیات تولید شده در آن در چهار بعد اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی کاربرد پیدا کرده است و در تعریف عبارت است از: جنبه خاصی از ساختار روابط اجتماعی افراد که باعث می‌شود هر فرد راحت‌تر به کنش اجتماعی بپردازد. به این لحاظ گفته می‌شود که هر چه میزان سرمایه اجتماعی در یک جامعه بیشتر باشد، توانایی دست یافتن به توسعه در آن کشور بیشتر خواهد بود، چرا که توسعه سرمایه اجتماعی هزینه توسعه را با تسهیل کردن آن کاهش می‌دهد. از سوی دیگر توسعه در جوامع در حال توسعه یکی از مسائلی است که همواره ذهن اندیشمندان، سیاستمداران و برنامه‌ریزان را به خود مشغول داشته است. توسعه در جوامع باعث تغییر و تحولات اساسی می‌شود. توسعه با صنعتی شدن همراه است و صنعتی شدن نخست جامعه را از صورت بندی سنتی به صورت بندی مدرن تبدیل انتقال می‌دهد. در دوره سنتی جوامع به واسطه وجود سنت‌های دیرپای اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی دارای پیوستگی و همبستگی زیادی است، اما فرآیند توسعه این سنت‌ها آرام آرام تغییر می‌دهد و در همبستگی اجتماعی خلل ایجاد می‌نماید. هر چه سرعت توسعه بیشتر باشد، سرعت تغییرات نیز بیشتر است. از این رو دانشمندان اولیه‌ای که جامعه‌شناسی را پایه‌گذاری کرده‌اند، به این مسأله توجه نشان داده‌اند و تلاش

کرده‌اند تا آن را تئوریزه کنند. یکی از این نظریه‌پردازان امیل دورکیم است که در نظریه همبستگی اجتماعی خود، دو شکل همبستگی مکانیکی و ارگانیکی را از یکدیگر متمایز کرده است. همبستگی مکانیکی در جوامع سنتی نگاه دارنده نظم اجتماعی است و در آن، عواطف و روابط خویشاوندی و هنجارهای سنتی به عنوان مهمترین عوامل پیوستگی جامعه به شمار می‌رود. اما همین که روند صنعتی شدن در جوامع آغاز می‌شود، مشاغل متعددی شروع به رشد می‌کنند و نیز ساختارهای تازه‌ای به وجود می‌آیند که اداره آنها دیگر به شیوه یک جامعه سنتی ممکن نیست. بنابراین برای اداره ساختارهای جدید، فرآیند تقسیم کار اجتماعی آغاز می‌شود، این فرآیند که بر پایه تخصص افراد در انجام امور بنا شده است نه عواطف و روابط خویشاوندی، همبستگی خاص خود را نیز برای برقراری نظم و نگاهداری جامعه به وجود می‌آورد، این همبستگی از نظر دورکیم، همبستگی ارگانیکی است که حاصل آن تمایز یافتگی افراد و ساختارها و تخصصی شدن بیشتر امور می‌باشد. نظریه‌پرداز دیگری که در این زمینه مطالعات گسترده‌ای انجام داده است تالکوت پارسونز است که روی هنجارها و ارزش‌های اجتماعی و فرهنگی و کارکردهای آن در ایجاد نظم اجتماعی تمرکز یافته است. اما در یک بررسی تطبیقی قابل تشخیص است که هم دو نظریه پرداز اصلی سرمایه اجتماعی یعنی جیمز کلنن و رابرت پاتنام و هم دو نظریه پرداز اصلی همبستگی و انسجام اجتماعی یعنی امیل دورکیم و تالکوت پارسونز در مجموعه نظریه‌پردازان کارکردگرایی ساختاری قرار می‌گیرند و در مورد نظم اجتماعی به تغییرات اصلاحی در چارچوب نظریه توافق که نظریه‌ای برآمده از بطن نظریات سیاسی آزادی خواهانه است، اعتقاد دارند. بنابراین اشتراک‌ها، می‌توان نظریات آنها را در کنار یکدیگر قرار داد و به لحاظ نظری سنجش کرد که چگونه توسعه سرمایه اجتماعی موجب ارتقای انسجام یا همبستگی اجتماعی و ملی می‌شود و حاصل کار را برای سنجش وضعیت یک کشور در حال توسعه در مورد سرمایه اجتماعی و انسجام ملی آن بسط داد. در کل می‌توان گفت توسعه سرمایه اجتماعی از طریق افزایش شبکه‌ها و نهادهای اجتماعی، اعتماد و هنجارهای مشترک، و عمل متقابل نهادی که عناصر آن را تشکیل می‌دهند به ترتیب بر افزایش ارتباطات گسترده، هویت مشترک و وابستگی متقابل میان افراد که از عناصر انسجام هستند تاثیر گذارده و موجب ارتقای انسجام اجتماعی و ملی می‌شود. نمودار این فرآیند، در انتهای نتیجه‌گیری قابل مشاهده است.



منابع فارسی

- احمدی، حمید (۱۳۸۳)، *ایران: هویت، ملیت، قومیت (مجموعه مقالات)*، تهران: موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- اسمیت، برایان کلایو (۱۳۸۰)، *فهم سیاست جهان سوم: نظریه‌های توسعه و دگرگونی سیاسی*، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی و محمدسعید قائنی نجفی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- اوفه، کلاوس (۱۳۸۴)، «چگونه می‌توان به شهروندان اعتماد داشت؟»، در کیان تاجبخش، *سرمایه اجتماعی: اعتماد، دموکراسی و توسعه*، ترجمه افشین خاکباز و حسن پویان، تهران: شیرازه.
- پورسعید، فرزاد (۱۳۸۶)، «گوناگونی و انسجام ملی در جامعه ایرانی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال دهم، شماره ۱، بهار.
- تاجبخش، کیان (۱۳۸۴)، «سرمایه اجتماعی، اعتماد و دموکراسی»، در کیان تاجبخش، *سرمایه اجتماعی: اعتماد، دموکراسی و توسعه*، ترجمه افشین خاکباز، حسن پویان، تهران: نشر شیرازه.
- تریگ، راجر (۱۳۸۴)، *فهم علم اجتماعی*، ترجمه شهناز مسمی پرست، تهران: نشر نی.
- جلالی‌پور، حمیدرضا (۱۳۷۲)، *کردستان: علل تداوم بحران آن پس از پیروزی انقلاب اسلامی*، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- جنکینز، ریچارد (۱۳۸۱)، *هویت اجتماعی*، ترجمه تورج یار احمدی، تهران: نشر شیرازه.
- چلبی، مسعود (۱۳۷۵)، *جامعه‌شناسی نظم، تشریح و تحلیل نظری نظم اجتماعی*، تهران: نشر نی.
- چلبی، مسعود (۱۳۷۲)، «وفاق اجتماعی»، *نامه علوم اجتماعی*، جلد دوم، شماره ۳.
- چلبی، مسعود (۱۳۸۲)، *جامعه‌شناسی نظم، تشریح و تحلیل نظری نظم اجتماعی*، تهران: نشر نی، چاپ دوم.
- چلبی، مسعود (۱۳۸۴)، *جامعه‌شناسی نظم*، تهران: نشر نی.
- دورکیم، امیل (۱۳۸۱)، «تقسیم کار»، در *جامعه سنتی و جامعه مدرن*، ترجمه منصور انصاری، تهران: انتشارات نقش جهان.

- دور کیم، امیل (۱۹۳۳)، *تقسیم کار در جامعه*، ترجمه جورج سیمپسون، نیویورک: روتلیج.
- رضایی، احمد و حبیب احمدلو (۱۳۸۴)، «نقش سرمایه اجتماعی در روابط بین قومی و هویت ملی»، *مطالعات ملی*، سال ششم، شماره چهارم.
- رمینی، جو (۱۳۹۱)، «توسعه چیست؟»، در دامین کینگز بری و دیگران، *مسائل اساسی توسعه*، ترجمه رضا شیرزادی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی.
- روح الامینی، محمود (۱۳۸۳)، «مفهوم شناسی هویت ملی»، در داوود میر محمدی، *گفتارهایی درباره هویت ملی در ایران* (مجموعه مصاحبه)، تهران: مؤسسه مطالعات ملی.
- روشه، گی (۱۳۷۶)، *تغییرات اجتماعی*، ترجمه منصور وثوقی، تهران: نشر نی.
- ریتزر، جورج (۱۳۷۴)، *نظریه جامعه شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علمی.
- سو، آوین ی. (۱۳۸۸)، *تغییر اجتماعی و توسعه*، ترجمه محمود حبیبی مظاهری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ چهارم.
- شیخاوندی، داور (۱۳۸۰)، *تکوین و تنفیذ هویت ایران*، تهران: انتشارات مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- صالحی امیری، رضا و اسماعیل کاوسی (۱۳۸۷)، *سرمایه اجتماعی*، تهران: پژوهشکده تحقیقات استراتژیک.
- صالحی امیری، سیدرضا (۱۳۸۹)، *انسجام ملی و تنوع فرهنگی*، تهران: پژوهشکده تحقیقات استراتژیک چاپ دوم.
- فوکویاما، فرانسیس (۱۳۷۹)، *پایان نظم، سرمایه اجتماعی و حفظ آن*، ترجمه غلامعباس توسلی، تهران: انتشارات جامعه ایرانیان.
- فوکویاما، فرانسیس (۱۳۸۴)، «سرمایه اجتماعی و جامعه مدنی»، در کیان تاجبخش، *سرمایه اجتماعی: اعتماد، دموکراسی و توسعه*، ترجمه افشین خاکباز و حسن پویان، تهران: شیرازه.
- قاسمی، علی اصغر (۱۳۸۹)، *نسبت سنجی هویت و وحدت ملی در ایران*، تهران: معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی.
- قمری، داریوش (۱۳۸۴)، *همبستگی ملی در ایران*، تهران: موسسه مطالعات ملی، تمدن ایرانی.

- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۲)، *چالش‌های توسعه سیاسی*، تهران: نشر قومس.
- کریشنا، آنیروود (۱۳۸۴)، «سنجش سرمایه اجتماعی»، در کیان تاجبخش، *سرمایه اجتماعی: اعتماد، دموکراسی و توسعه*، ترجمه افشین خاکباز و حسن پویان، تهران: شیرازه.
- کسل، فیلیپ (۱۳۸۳)، *چکیده آثار آنتونی گیدنز*، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: ققنوس
- کلانتری، خلیل (۱۳۷۷)، «مفهوم و معیارهای توسعه اجتماعی»، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، شماره‌های ۱۳۲-۱۳۱، مرداد و شهریور.
- کلمن، جیمز (۱۳۷۷)، *بنیادهای نظریه اجتماعی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.
- کلمن، جیمز (۱۳۸۴)، «نقش سرمایه اجتماعی در ایجاد سرمایه انسانی»، در کیان تاجبخش، *سرمایه اجتماعی: اعتماد، دموکراسی و توسعه*، ترجمه افشین خاکباز و حسن پویان، تهران: شیرازه.
- کینگزبری، دامین و جو رمینی (۱۳۹۰)، *مسائل اساسی توسعه*، ترجمه رضا شیرزادی، کرج: دانشگاه آزاد اسلامی.
- لمکو، جانانان (۱۳۶۷)، «شناخت پیچیدگی های توسعه سیاسی-اقتصادی در جهان سوم»، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، سال سوم، شماره ۲۳.
- ملاحسنی، حسین (۱۳۸۱)، «بررسی رابطه میزان سرمایه اجتماعی و نوع دین داری در بین دانش آموزان سال سوم دبیرستان در استان گلستان (علی آباد و گنبد)»، *پایان نامه کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی*، تهران، دانشگاه تربیت مدرس.
- میقانی، احمد (۱۳۹۰)، «موقف‌های انسجام در دولت اسلامی»، *فصلنامه مطالعات دفاعی-استراتژیکی*، شماره ۴۳، بهار.
- همیلتون، پیتر (۱۳۸۰)، *ساخت و ساختار اجتماعی: درآمدی به مباحث جامعه‌شناسی ساخت*، ترجمه حسن شمس آوری، تهران: نشر مرکز.
- ولکاک، مایکل و دیپانارایان (۱۳۸۴)، «سرمایه اجتماعی و تبعات آن برای نظریه توسعه پژوهش و سیاست»، در کیان تاجبخش، *سرمایه اجتماعی: اعتماد، دموکراسی و توسعه*، ترجمه افشین خاکباز و حسن پویان، تهران: شیرازه.

English Source

- Almond, G.A. (1965), "A Developmental Approach to Political Systems", *World Politics*, Vol. 16, No. 1.
- Burt, R. S. (1997), "The Contingent Value of Social Capital", *Administrative Quarterly*, No. 9.
- Durkheim, E (1964), *The Division of Labor in Society*, Glencoe: Free Press.
- Durkheim, Emil (1957), *Professional Ethics and Civic Morals*, London: Routledge and Kegan Paul.
- Durkheim, Emil (1969), "Individualism and The Intellectuals", *Political Studies*, Vol.17.
- Moore, W.E (1979), "Functionalism", in T. Bottomore and R. Nisbet (eds.), in *A History of Sociological Analysis*, London: Heinemann.
- Parsons, T. and N. Smelser (1956), *Economy and Society*, New York: The Free Press.
- Riggs, Fred (1964), *Administration in Developing Countries: A Theory of Prismatic Society*, Boston: Houghton Mifflin Co.
- Stone, Wendy (2001), "Measuring Social Capital", *Australian Institute of Family Studies*, Research Paper.

◇ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال نهم، شماره بیست و چهارم، پاییز ۱۳۹۲

- Swingewood, Alan (1998), *Cultural Theory and The Problem of Modernity*,
New York: Macmilan, Ch 4.

- Vimpani, Graham (2000), "Child Development and Civil Society: Does
Capital Matter?", *Developmental and Behavioral Pediatrics*, Vol. 21, No.1.

Archive of SID

۳۸ ◇